خبرچین

نخستین جایزه فتح‌الله مجتبایی

■ مراسم اهدای نخستین دوره جایزه فتح‌الله مجتبایی به برترین پایان‌نامه دکترا در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، ادیان و عرفان در هفته آخر آذر در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار می‌شود. پژوهشگران رشته‌های مذکور که از پایان‌نامه خود در سال ۱۳۸۹ دفاع کرده‌اند، می‌توانند یک نسخه از پایان‌نامه را تا پایان مهر ۱۳۹۰ به مرکز فرهنگی شهرکتاب واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش کوچه سوم ارسال کنند. پایان‌نامه برگزیده پس از بررسی هیات داوران، متشکل از برجسته‌ترین استادان رشته‌های ادیان و عرفان و زبان و ادبیات فارسی، در آذر ماه ۱۳۹۰ برای دریافت جایزه معرفی و علاوه بر دریافت لوح تقدیر و جایزه نقدی، امکان نشر آن در انتشارات هرمس فراهم می‌شود.

حکمت اشراق

■ **ایبنا:** کتاب «حکمت اشراق» منتشر شد. این اثر شامل درس‌های سیدیدالله یزدان‌پناه و مهدی علی‌پور است که به شرح و سنجش دستگاه‌های فلسفی شیخ شهاب‌الدین سهروردی می‌پردازد. موضوع اصلی این کتاب، افکار و اندیشه‌های شیخ اشراق و فلسفه اوست که در دو جلد تدوین شده است. در جلد نخست، خاستگاه پیدایش حکمت اشراق، تحلیل کلی و سیر تاریخی این مکتب فلسفی و همچنین سایر دیدگاه‌های سهروردی جای دارند که در نظام اشراق مطرح نشده‌اند. اصالت وجود و ماهیت، تشکیک در ماهیات، تشخص، معقولات ثانیه و طبیعیات از جمله آرای سهروردی هستند که در مکتب اشراق به آنها اشاره نشده است.

آکادمی

هابرماس در همایش فلسفه

■ **مهر:** همایش فلسفه با سخنرانی یورگن هابرماس طی روزهای دوشنبه ۲۱ تا پنجشنبه ۲۴ شهریور در دانشگاه مونیخ آلمان برگزار می‌شود. این همایش بیست و دومین همایش فلسفه آلمان است که در این دوره در دانشگاه مونیخ برگزار می‌شود. علاوه بر هابرماس فیلسوفان مطرح و بنامی چون رابرت پیپین و سیلا بن حبیب نیز در این همایش سخنرانی خواهند کرد. سیلا بن حبیب در این همایش به بررسی چگونگی شکل گرفتن موضوع حق می‌پردازد. سوزان نیمن و پیتر گاردن فورس نیز سایر سخنرانان این همایش هستند. «دلایلی برای معنا: نظریه‌ای برای معناشناسی بر اساس ادراک» موضوع سخنرانی پیتر گاردن فورس در این همایش عنوان شده است. این همایش همچنین از اسلاوی ژیژک فیلسوف معروف معاصر نیز بهره خواهد برد. رابرت براندوم، مایکل توماسلو، پیتر کوزلوفسکی، چارلز لامور و سیمون چمبرز نیز سایر سخنرانان این همایش خواهند بود.

گفت‌وگوی بین ادیان

■ **مهر:** همایش بین ادیان دوحه در دانشگاه سارایوو برگزار می‌شود. مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی بین ادیان دوحه درنظر دارد نخستین ماه گفت‌وگو بین ادیان خود را آوریل سال آینده (بهار ۱۳۹۱) در بوسنی برگزار کند. این همایش با همکاری دانشگاه سارایوو برگزار می‌شود. در سفر هیاتی از مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی بین ادیان دوحه به بوسنی یادداشت تفاهمی میان این مرکز و دانشگاه سارایوو امضا شده است تا همایش‌ها، سمینارها، کارگاه‌ها و کارهای تحقیقات میان این دو نهاد برگزار شده و تجربه‌ها در عرصه گفت‌وگوی بین ادیان توسعه یابد.

فرهنگ و تمدن اسلام و ایران

■ **مهر:** پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی دومین همایش «تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلام و ایران» را در سال ۱۳۹۱ برگزار می‌کند. این همایش با مشارکت موسسه فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، دانشگاه تهران، وزارت بهداشت و علوم پزشکی تهران و شورای‌عالی انقلاب فرهنگی برپا خواهد شد. تاریخ ثبت‌نام در این همایش برای شرکت‌کنندگان بدون مقاله یکم خرداد سال ۹۱ و برای شرکت‌کنندگان حاضر به ارایه مقاله روز ۲۷ اسفند سال ۹۰ خواهد بود.

اقتصاد اسلامی

■ **مهر:** همایش «اقتصاد اسلامی» با هدف بررسی نظام اقتصادی اسلام و نظم اقتصاد نوین جهانی، ۱۹ و ۲۰ مهر در جاکارتای اندونزی برگزار می‌شود. این همایش درصدد است تا پیوندی میان ایده‌آل‌ها و واقعیت‌ها در توسعه پایدار اقتصادی برای کشورهای اسلامی ایجاد کند. همچنین در این همایش اقتصاد اسلامی از منظر خرد و کلان مورد بررسی اندیشمندان و پژوهشگران قرار می‌گیرد. نظام اقتصادی اسلام و نظم اقتصاد نوین جهانی، مباحث و مسایل جاری در اقتصاد اسلامی و نوع مواجهه با اقتصاد جهانی و بهترین روش‌ها در نظام اقتصادی اسلام از جمله محورهای این همایش هستند.

گفت‌وگو با ناصر فکوهی درباره نوزایی، شکوفایی و بحران هویت

ملی‌گرایی عقب‌افتاده

قاسم منصور آل‌کثیر

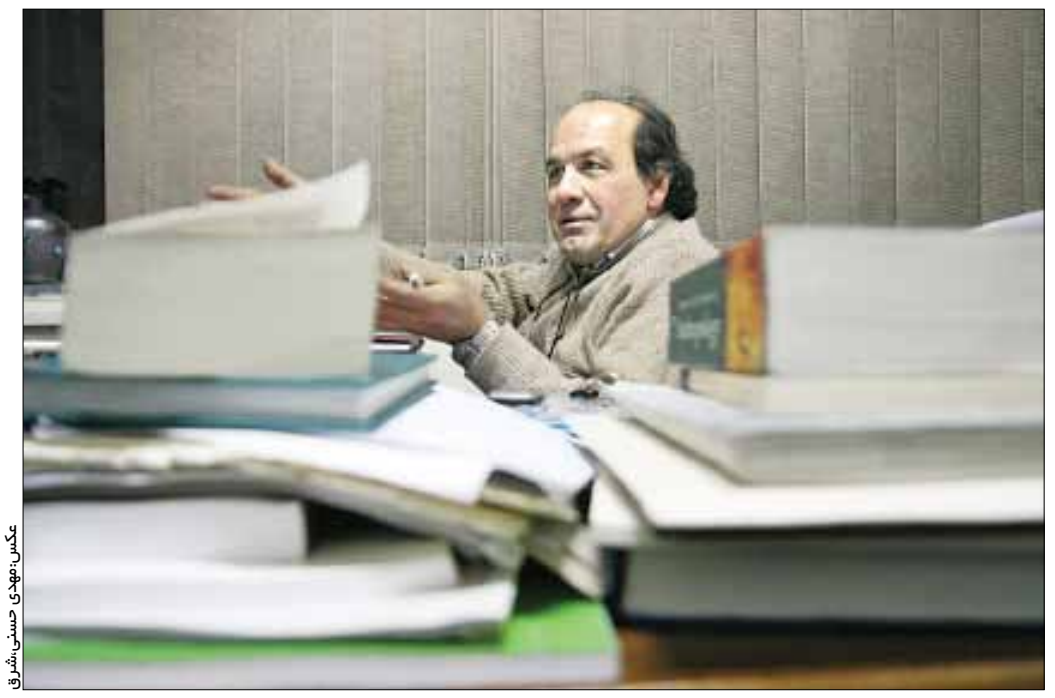

عکس: مهدی حسنی/شرق

انسان‌شناسی و قوم‌شناسی، حوزه تخصصی ناصر فکوهی است و به جرات می‌توان گفت کمتر کسی به اندازه وی در چند سال اخیر در این زمینه تولید فرهنگی داشته است. خوشبختانه به مدد فعالیت او و برخی دیگر، در سال‌های اخیر، بحث در زمینه قوم‌شناسی دیگر به‌عنوان امری حاشیه‌ای، پیش پاافتاده و غیرواقعی تلقی نمی‌شود. از این گذشته، آثار او این حسن بزرگ را داشته و دارد که صرفا یک دیدگاه بومی را دنبال نکرده است. ترجمه کتاب قوم‌شناسی سیاسی و همچنین تالیف همسازی و تعارض در هویت و قومیت و گفت‌وگوهای دیگر فکوهی در این زمینه گویای عمق تخصص و دقت اوست. می‌توان گفت با توجه به جهانی‌شدن، هویت حاشیه‌ای به فضایی قدرتمند بدل شده است مثلا در عرصه هنر معاصر می‌توان ادعا کرد که هرگونه تلاشی برای درک عنصر خلاقه هنر مدرن، همواره ما را به نوعی در ارتباط با زبان هنری مناطق حاشیه‌ای قرار می‌دهد و این روند رو به رشد است. هویت‌های محلی در سرتاسر جهان که تا دیروز امکان ابراز وجود نداشتند امروز با سرعتی خارق‌العاده خود را مطرح می‌کند. این هویت‌ها تاریخ پنهان خودشان را باز می‌یابند و آن را از آخر به اول روایت می‌کنند. آنها دریافتند که تاریخی دارند و می‌توانند آن را بازگو کنند، هویت‌های حاشیه‌ای در تلاش برای پیدا کردن ریشه‌های خود دنبال کسب جایگاهی از طریق تاریخ پنهان‌شان برای بیان خود می‌گردند. در این خصوص تعدادی سوال پیش می‌آید که با ناصر فکوهی در میان گذاشتیم.

آیا با توجه به پدیده جهانی شدن، هویت‌ها تمایل زیادی به نوزایی، تقویت و شکوفا ساختن خود دارند؟

پیش از هر چیز آنچه اهمیت دارد این است که تحلیل جدید از جهانی‌شدن را که در واقع به نوعی جایگزین تحلیل بسیار قدیمی مک لوهان در «دهکده جهانی» و «شبکه» مانوئل کاستلز می‌شود و عمدتا در سال‌های اخیر به وسیله آرجون آپادورای مطرح شده است، درک کنیم: جهانی شدن، بیش و پیش از هر چیز مجموعه‌ای درهم‌پیچیده از فرآیندهاست که مکان و زمان نامشخص و نامطمئنی به نام شبکه دارند، این فرآیندها از افراد تا تصاویر، از پول‌ها تا ذهنیت‌ها و نمادها، از زبان‌ها تا هویت‌ها و غیره را در بر می‌گیرند. ادگار مورن در آخرین کتابش که در ۲۰۱۱ منتشر شده به نام «راه»، از پراکنشی بی‌پایان نام می‌برد که چاره‌ای جز «تمرکز» دایم ندارد؛ جهان امروز به قول او همچون سفینه‌ای فضایی است که راه پیش روی خود را با سه مفهوم «جهانی شدن»، «غربی شدن» و «توسعه» تبیین و تعیین می‌کند، اما در عین حال دایما و به صورتی روزافزون در حال تاثیرپذیری و افزایش پراکنش‌های قومی، قبیله‌ای، ملی، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و... است. در نهایت ما با دو فرآیند به شدت معکوس و متقابل سروکار داریم که از رابطه دیالکتیک بین آنها، جهان کنونی هر بار از نو زاده شده یا امکان تخریب خود را افزایش می‌دهد؛ از یک طرف تمایل به یکی شدن و جهان‌شمولیت‌ها در همه زمینه‌ها برای کاهش انرژی لازم در هماهنگی میان کنش‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... و از سوی دیگر تمایل به تنوع یافتن و دگرگون شدن و تکثر برای ایجاد موتوری هویتی که انسان‌ها را از طبیعت فرهنگی خودشان محروم نکند، باز هم جمله‌ای معروف از ادگار مورن را مثال بیاورم که می‌گوید: «انسان موجودی است طبیعتا فرهنگی زیرا موجودی است که فرهنگ، طبیعت او را می‌سازد» این دیالکتیک مفهومی که نوعی پیچیدگی را در انسان می‌سازد، سبب می‌شود که جهانی که انسان‌ها ساخته‌اند نیز میان این دو تمایل به طبیعی ماندن در مفهوم تکرارپذیری جهان‌شمول و فرهنگی بودن در معنای تکرارناپذیری خاص‌گرایانه معلق بماند. رابطه‌ای را هم که شما میان مرکز و پیرامون مطرح می‌کنید به همین امر بر می‌گردد.

هویت، یعنی مجموعه مشخصه‌های فرهنگی که از یک انسان، انسان می‌سازد. هر اندازه این انسان و دیگر انسان‌ها با تنوع بیشتری روبه‌رو باشند، تمایل بیشتری به تقویت خود دارند و هویت در حقیقت در اینجا به صورت یک سازوکار مصونیت‌دهنده برای جلوگیری از اضمحلال در تکثر به کار می‌رود. برای آنکه فرد بتواند در برابر موج گسترده تکثر فرهنگی دوام بیاورد، دایما نیاز به ساختن هویت‌های جدید وجود دارد که خود بر قدرت تکثر فرهنگی می‌افزایند. مشخص است این دوری باطل است که به بحران می‌کشد و کشیده است و این بحران هویتی است که ما امروز در جهان با آن سروکار داریم. هویت‌هایی که دایما زاده می‌شوند و نیازهای جدیدی را مطرح می‌کنند که ناممکن هستند و در نتیجه انرژی منفی ذخیره کرده و سر به شورش برمی‌دارند و موقعیت‌های نامطلوب و غیرقابل مدیریت و شرایط نامطمئن و شکننده را در سراسر جهان بدل به اصل می‌کنند؛ اصلی که بدون شک امکان خروج از بحران با اتکا بر آن وجود ندارد. به این ترتیب موتور هویتی که خود باید انگیزه و عاملی برای برون‌رفت ما از بحران باشد ما را بیشتر درون بحران فرو می‌برد.

بنابراین شکوفایی‌های هویتی در عین حال عامل آنومی‌های بی‌هویتی نیز هستند. همان‌گونه که افزایش اطلاعات در فرآیند جهانی شدن، عامل اصلی افزایش امکان دستکاری شدن اطلاعاتی یعنی ناآگاهی است. این دورهای باطل در حال حاضر مهم‌ترین دغده متفکران را تشکیل می‌دهند یعنی اینکه چگونه می‌توان به‌طور نسبی و با کمترین هزینه از آنها خارج شد و اصولا آلترناتیو در برابر آنها چیست. به نظر من، تکثر هویتی همچون انسجام و وحدت هویتی هر دو بنابر فرهنگ و شرایط و موقعیت‌های خاصی که ما بر آنها کار می‌کنیم، هم می‌توانند عواملی برای بهبود روابط انسانی و مناسبات انسان و طبیعت باشند و هم برعکس می‌توانند حامل گرایش‌های آسیب‌زایی باشند که این روابط را تضعیف و تخریب کنند. بنابراین این بر عهده خود ما و کنشگران اجتماعی و همچنین نهادهای مدنی و سایر نهادهای مدیریتی یا فرهنگی است که چگونه بتوانیم از این هویت‌ها به نحو احسن استفاده کنیم.

حال چگونه می‌توان این شکوفایی و نوزایی را به سوی تقویت هویت ملی هدایت کرد؟ آیا اصلا هدایت آن به سمت هویت ملی امکان‌پذیر است؟

درباره هویت ملی باید گفت این یکی از اشکال هویتی بوده است که در قرن ۱۹ ابداع شده است و مشخصات خودش را دارد، از جمله به وجود آوردن پهنه‌های بزرگ خیالین و نمادین از خلال دستگاه زبان‌شناختی و شناختی در گذشته و در آینده، به قول بندیکت آندرسون، هویت ملی، یک جماعت خیالین را تبیین و تصویر می‌کند که شاید هرگز جز در اذهان مردم وجود نداشته باشد و بیشتر در این هویت ما با یک برساخته ایدئولوژیک و با یک استفاده مشخص سیاسی، ساختن دولت ملی، روبه‌رو بوده‌ایم تا با واقعیتی تاریخی و به ویژه اجتماعی. اینکه در تمدن‌های بزرگ ما با «پدیده»هایی شبیه دولت ملی روبه‌رو هستیم و حتی با «تام» دولت‌های ملی (مثل خود «ایران») به هیچ‌وجه به معنای آن نیست که این پدیده‌ها آن دولت‌های ملی مدرنی هستند که امروز با آنها سروکار داریم، مساله برعکس است، زمانی به دنبال انقلاب‌های سیاسی قرن نوزدهم حوزه سیاسی بر آن بود تا برای خود شناسنامه‌ای دست و پا کند، سراغ گذشته‌ها رفت و آنجایی هم که گذشته‌ای وجود نداشت یا دلخواهش نبود، آن را ابداع کرد تا بتواند دولت ملی خود را بر پایه یک «تاریخ» و یک «نام» تاریخی بسازد، بنابراین نام‌هایی چون «ایران» یا «فرانسه» در واقع نوعی برگرفتن مفاهیم گذشته و بیرون کشیدن آنها از چارچوب‌های اصلی‌شان برای استفاده از آنها در ساختن مفاهیم جدید بوده است. برای آنکه مصداقی بیاورم، می‌توانیم به دو مفهوم «تام» دولت ملی و «مرز»های دولت ملی اشاره کنیم و آن دو را با هم مقایسه کنیم؛ در مورد اول که ما با پدیده‌ای عام و مبهم سروکار داریم به سادگی می‌توان ادعا کرد که یک دولت ملی مشروعیت دارد زیر «تام» آن در گذشته وجود داشته است، اما وقتی به «مرز»ها که مفهومی فیزیکی هستند، می‌رسیم، می‌بینیم که تقریبا هیچ یک از دولت‌های ملی نمی‌توانند ادعا کنند که مرزهایشان، همیشه همین بوده که امروز هست، به عبارت دیگر «ساختگی» بودن مفهوم مرز کاملا ساختگی بودن مفهوم دولت ملی را نشان می‌دهد.

اما بر خلاف هویت ملی که یک هویت مدرن و کم عمر است به نظر من، هویت‌های زبان شناختی، شناختی، دینی و آیینی، تمدنی، فرهنگی و... هویت‌های کهن هستند و رویکرد آنها نیز به تبیین و تعریف خودشان شباهتی به رویکرد دولت ملی و هویت ملی ندارد، زیرا آنها خود را در یک گستره مبهم و انعطاف‌پذیر تعریف می‌کنند و نه قطعی و غیرقابل تغییر. با وصف این، واقعیت آن است که ۲۰۰سال است هویت مورد ارجاع و استناد و به رسمیت شناخته شده هویت ملی است و در حال حاضر نیز این تنها هویتی است که برای زیستن در جهان، در چشم‌انداز ما وجود دارد. از این‌رو باید این هویت را تداوم بخشید و تقویت کرد بدون آنکه در نظر داشت که عمر هویت ملی تا حد زیادی به عمر دولت ملی بستگی دارد. از این‌رو به نظر من بهترین راه ایجاد هماهنگی میان هویت‌های کهن و هویت ملی، پذیرش اصل انسجام فرهنگی در قالب هویت ملی در عین پذیرش اصل نیاز به هویت‌های محلی به مثابه اجزای ترکیب‌کننده و سازنده این هویت است. بنابراین ما نباید هویت ملی و هویت‌های محلی یا قومی را در رابطه‌ای سلسله مراتبی قرار دهیم، بلکه باید هر چه بیشتر هویت ملی را مدنظر قرار داده و تقویت کنیم که وحدت و انسجام خود را از هویت‌های حاشیه‌ای خویش و تمرکز دادن آنها درون خود می‌گیرد و با آنها رابطه‌ای چند سویه برقرار می‌کند. در این حالت، هویت ملی مشروعیت خود را از هویت‌های پیرامونی و هویت‌های پیرامونی مشروعیت خود را از هویت مرکزی می‌گیرند. نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که در عین حال که ما از سلسله مراتب سخن نمی‌گوییم، نمی‌توانیم از نوعی اولویت‌بندی در منافع جمعی که در حال حاضر در قالب منافع ملی تعریف می‌شود، چیزی نگوییم. در این اولویت‌بندی به نظر من، طبعا هویت ملی نسبت به هویت‌های پیرامونی دارای برتری باید باشد، زیرا هویتی است که بر پایه آن نه تنها هویت‌های پیرامونی از امکانات بسیار زیادی برای ارتباط با سایر هویت‌های محلی برخوردار می‌شوند، بلکه امکانی نیز هست برای ورود هویت‌های محلی برای ارتباط با جهان. البته این نافی آن نیست که هویت‌های محلی بتوانند به صورت افقی یعنی از طریق هویت‌های محلی فرو ملی نیز با نظام جهانی رابطه بر قرار کنند، اما اصل بر رابطه از طریق نظام مرکزی ملی است. باز هم تکرار می‌کنم، هر چند نظام دولت مرکز عملا از همین حالا نیز از دموکراسی نمایندگی در حال حرکت به دموکراسی مشارکتی است که خود قدمی نخستین برای تبدیل حوزه سیاسی حرفه‌ای به حوزه سیاسی غیرحرفه‌ای و سرانجام تغییر رابطه این حوزه با سایر حوزه‌های اجتماعی است، اما تا چشم‌اندازی که ما می‌توانیم، ببینیم هنوز دولت ملی از اهمیتی بسیار بالا در تمام فرآیندهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره در هر سه سطح محلی، ملی و جهانی برخوردار است و از این رو بحث اولویت‌بندی را باید به صورتی در همه کنشگران هویتی درونی کرد.

با توجه به برخی نوشته‌های شما چنین استنتاج می‌شود که تلاش برای یکسان‌سازی ذایقه‌ها و سلایق فرهنگی و معنایی، منجر به احیای سنت‌ها و فرهنگ‌های قومی شده است. دلیل این احیا شدن سنت‌ها از جانب اقوام را در چه چیزی می‌بینید؟

به نظر من اولا این گرایش ولو آنکه ابعاد آن هنوز کاملا شناخته‌شده نیست اما می‌توان بنا بر قرائنی آن را در حال رشد دید، یک واقعیت آسیب‌زاست زیرا می‌تواند به ملی‌گرایی‌های قومی، شووینیسم‌های قومی و در حداقل آسیب خود به جماعت‌گرایی (communautarisme) منجر شود که در همه موارد ضربه‌ای است هم به وحدت ملی و هم به‌خصوص به رشد و شکوفایی خود آن هویت‌های قومی و محلی. شووینیسم‌های محلی و حتی ملی‌گرایی‌های قومی بر خلاف آنچه ممکن است تصور شود، هیچ سودی برای هویت‌ها در همان سطح ندارند و اغلب بازیچه و زیر نفوذ گفتمان‌های دستکاری‌کننده رده‌های بالاتر قرار می‌گیرند که پس از سوءاستفاده از آنها، عموما آنها را در موقعیت بسیار بدتری از آنچه در ابتدا بوده‌اند رها می‌کنند. نگاهی به تاریخچه شووینیسم‌ها و ملی‌گرایی‌های قومی در کشور خود ما در طول یکصد سال اخیر این امر را به خوبی نشان می‌دهد.

زمانی به دنبال انقلاب‌های سیاسی قرن نوزدهم حوزه سیاسی بر آن بود تا برای خود شناسنامه‌ای دست و پا کند، سراغ گذشته‌ها رفت تا بتواند دولت ملی خود را بر پایه یک «تاریخ» و یک «نام» تاریخی بسازد، بنابراین نام‌هایی چون «ایران» یا «فرانسه» در واقع نوعی برگرفتن مفاهیم گذشته و بیرون کشیدن آنها از چارچوب‌های اصلی‌شان برای استفاده از آنها در ساختن مفاهیم جدید بوده است

این گفتمان‌ها که خود را عموما در قالب رویکردهای ضدملی در سطحی‌ترین شکل ممکن نشان می‌دهند، اغلب شکل واکنش‌هایی را دارند به نوعی ملی‌گرایی سطحی و شووینیستی که در مرکز ظاهر می‌شود و در کشور ما اغلب شکل باستان‌گرایی یعنی استناد به تمدن و فرهنگ پیش از اسلام را دارد. این رویکرد، بدون شک رویکردی شووینیستی و در بهترین حالت نوعی ملی‌گرایی متاخر و بازمانده از قافله اندیشه فکری جهانی درباره مفهوم ملت و دولت ملی است. زیرا اگر در قرن نوزدهم میلادی، نیاز به آن وجود داشت که کشورهایی مثل فرانسه و آلمان و انگلستان برای خود گذشته‌هایی تمدنی در کشورها و فرهنگ‌هایی چون یونان و رم باستان دست و پا کنند، امروز مشخص است که این کار رویکردی کاملا ساختگی بوده است آن هم از جانب مردمی که اغلب به قبایل و اقوام شمال اروپا تعلق داشتند و خود از دشمنان و نابودکنندگان اصلی تمدن یونان و رم باستان به حساب می‌آمدند. اما مطرح کردن چنین رویکردهایی در قرن بیست و یکم، برای ایجاد زمینه‌های ملی در کشوری همچون ایران به واقع نوعی مضحکه است که نیازی به آن وجود ندارد. اسطوره‌سازی از گذشته‌های پهنه‌ای که امروز در آن زندگی می‌کنیم، توهین به اقوام ایرانی (به‌ویژه عرب‌ها)، تغییر هویت و ایجاد هویت‌های تاریخی بی‌معنا برای گروهی از اقوام دیگر ایرانی و غیره، اقداماتی است که امروزه هیچ نوع‌شان علمی ندارند و همان‌گونه که گفتم نیازی به آنها نیست زیرا در حال حاضر در جهان شکل دیگری جز دولت ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر هم این کارها برای آن صورت می‌گیرد که از شووینیسم‌های قومی جلوگیری شود، باید گفت که دقیقا همین رویکردها هستند که این شووینیسم‌ها را تحریک و به آنها دامن زده و میدان می‌دهند.

از همین دریچه می‌توان به پرسش شما پاسخ داد، اینکه ما شاهد هر چه بیشتر رشد جماعت گرایی‌ها و یکپارچگی در سلایق در جایی که چنین روندهایی آسیب‌زا هستند، می‌شویم، خود بیشتر از نوعی واکنش ریشه می‌گیرد نسبت به شووینیسم‌های مرکزی. این دو گروه، همان‌گونه که من بارها تاکید کرده‌ام در واقع دو روی یک سکه هستند: آنها در عین آنکه به یکدیگر حمله می‌کنند، به دلیل وجودی به یکدیگر مشروعیت می‌بخشند. بنابراین بهترین روش به نظر من برای آنکه بتوانیم به تعادلی در این زمینه برسیم آن است که این رویکردهای تندروانه و سطحی‌نگر را کنار بگذاریم و به سراغ رویکردهای عقلانی و مدرنی برویم که می‌دانند امروز شانس یک دولت بزرگ در سطح جهانی در همه زمینه‌ها بیشتر از شانس دولت‌های کوچکی است که در سطوح محلی تشکیل شوند. نگاه کنیم به فروپاشی کمونیسم در شرق اروپا، آیا امروز دولتی مثل لهستان یا مجارستان قوی‌تر است یا دولت‌هایی در حقیقت شهرهایی مثل کوزوو، مونته نگرو، مقدونیه و...؟

همان‌گونه که می‌دانید هویت زمانی که در بحران باشد، موضوعیت می‌یابد. حال آیا موقعیت اقوام کنونی را در بحرانی فرهنگی یا غیرفرهنگی می‌بینید؟

همان‌گونه که بارها گفته‌ام، من موقعیت قومی در ایران را هر چند در حد بسیار بالایی مطلوب نمی‌دانم، اما آن را بحرانی و پر تنش هم نمی‌بینم. بارها بر این امر تاکید کرده‌ام که به دلایل تاریخی و فرهنگی ما خوشبختانه در ایران مساله قومی نداریم، اما مشکلات قومی، چرا. اما به این نکته توجه داشته باشیم که وقتی ما در زمینه‌های دیگر اعم از سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و غیره مشکلات زیاد و بحران داشته باشیم طبعا ممکن است دامنه آنها به قومیت نیز بکشد به ویژه که این حوزه است که امکان دستکاری و سوءاستفاده در آن زیاد است. و از آنجا که در حال حاضر جامعه ما با مشکلات زیادی مواجه است باید در حوزه قومی که به مساله تمامیت ارضی و فرهنگی کشور بر می‌گردد بسیار حساس بود. اما معنای این حساسیت این نیست که در این‌باره صحبت یا تحقیق نکنیم، برعکس به گمان من هر اندازه در این زمینه کار بیشتری شود و هر اندازه به اقوام ایرانی برای رشد و شکوفایی دموکراتیک فضای بیشتر و مسوولانه‌تری داده شود، انسجام ملی تقویت خواهد شد.

چه چیزی باعث ایجاد بحران هویت می‌شود و تعلقات خاطر قومی افراد را مخدوش می‌کند؟

بحران هویتی دلایل زیادی دارد و بحث زیادی را می‌طلبد. اما به طور خلاصه باید بگویم که روشن نبودن مولفه‌های فرهنگ هویت چه در یک هویت و چه در هویت‌های متعدد یک گروه، عاملی است اساسی برای لااقل شروع بحران هویتی. این روشن نبودن و ابهام نیز خود می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد؛ برای مثال توهمی که افراد یک قومیت از هویت خود دارند. مثلا بسیاری از افرادی که به شدت از هویت قومی یک قوم خاص طرفداری می‌کنند، به این نکته (که اغلب به خوبی به آن واقفند) توجه نمی‌کنند که در بسیاری موارد قومیت‌ها در کشور ما دارای انسجام زبانی نیستند، زیرا زبان‌های قومی اغلب شکل مکتوب نداشته‌اند. بنابراین رابطه زبانی برای بسیاری از اقوام نمی‌تواند از یک عمق بسیار کم، پیشتر رود. اغلب اقوام ما نمی‌توانند به زبان قومی خود کتابی بخوانند و اصولا کتاب یا رسانه‌ای وجود ندارد. بعد از انقلاب اطلاعاتی، به وجود آمدن وبلاگ‌ها امکانی ایجاد کرد که سواد قومی افزایش یابد اما ما هنوز فاصله زیادی با موقعیت مطلوب داریم. بنابراین وقتی قومی با این‌گونه واقعیت‌ها روبه‌رو می‌شود ممکن است دچار بحران هویتی شود. البته این صرفا به اقوام برنمی‌گردد، هویت در هر سطحی می‌تواند این اشکال را پیدا کند، مثلا در ایران، هویت ملی ما اگر معلوم نباشد که بر اساس چه مولفه‌هایی می‌خواهد شکل بگیرد ما نخواهیم توانست به آن حیات ببخشیم و از طرف دیگر با تحولی که هویت به مثابه یک پدیده زنده به دست می‌آورد همواره این خطر وجود دارد که فرآیندهای ناهمسازی میان آن هویت و کنش کنشگران اجتماعی یا شرایط موجود ایجاد شود. تضاد میان سطوح هویتی (محلی، ملی و جهانی) و هر کدام از زیربخش‌های آنها نیز می‌تواند عامل دیگری در این مخدوش شدن و بحران باشد. در همه حال باید ابتدا وجود بحران را شناسایی کرد و برای این کار اصولا مولفه‌هایی داشت و سپس برای آن چاره‌ای اندیشید. رها کردن بحران به حال خود بدترین راه‌حل ممکن است که بی‌شک آن را تقویت کرده و کار را به وضعیت بدتری خواهد رساند.

قطعا برای حل این بحران راهکارهایی هست. چگونه و با چه ابزاری می‌شود این بحران را به پایین‌ترین سطح خود رساند؟

به همان روشی که گفتم، یعنی یک برنامه هوشمندانه برای تقویت همزمان هویت ملی و هویت‌های محلی و ایجاد رابطه هوشمندانه و مکملی میان این دو سطح و میان خود هویت‌های محلی به صورت افقی. افزون بر این، استفاده از فناوری‌های جدید و ایجاد رابطه بهتر با جهان و استفاده از امکانات جهانی از جمله برای ایجاد رابطه میان سطوح هویتی مختلف ملی و جهانی نیز راه‌حل دیگری است که می‌توان از آن استفاده کرد. اما نکته نهایی که باید اضافه کنم این است که چه در این مورد و چه در همه موارد پیش‌گفته نیاز به هوشمندی و توانایی علمی و مدیریتی بسیار بالا، اراده و توانایی بسیار زیاد به کار جمعی و علاقه به منافع عام و دوری از رویکردهای آمرانه وجود دارد تا هر سیاستی بتواند امید به کوچک‌ترین موفقیتی داشته باشد.

جهان ذهن عربی-۶

عبده و لوتر

عبدالقادر سواری

۱ محمد عبده را بسیاری نسخه اسلامی مارتین لوتر می‌دانند. این دو از دین‌مداران روزگار خویش بودند که سودای نو کردن جامه ژنده شریعت را داشتند. واقعیت نیز آن است که محمد عبده از همه دیگر کسان بیشتر در راه نو کردن دینی قدم نهاد و سایه او در این مجال عمیق‌تر و سنگین‌تر از دیگران است؛ حتی سنگین‌تر از سید جمال که مراد عبده بود. هر چه باشد محمد عبده در راس بالاترین نهاد دانش دینی روزگار خویش بود: الازهر؛ که آن زمان و اینک نیز آبرو و حیثیتی در جهان اسلام داشت و همگان به عنوان مرکز آوردگاه فکری جهان عرب یا دست‌کم مرکز اندیشه دینی به آن می‌نگریستند. عبده افزون بر تمام کارهای عملی و اصلاحات تطبیقی که انجام داد یا در انجام آنها سهیم بود، تلاش کرد چه در رساله نام‌آور خویش در باب توحید و چه در تفسیر ناتمام المنار، تفسیری از شریعت ارایه دهد که متفاوت از تفاسیر سنتی مسلمانان و در عین حال وفادار به اصول ناب اسلام باشد. بخش‌های درخشانی از این تفسیر را در باب حجاب و ضرورت یا عدم ضرورت آن، نصر حامد ابوزید به عنوان نقطه اوج اصلاح‌گری اسلامی در کتابی از کتاب‌های خود به عنوان نمونه ذکر می‌کند. راست‌تر نیز آن است که بسیاری از آنچه عبده انجام داد فراتر از کارهای لوتر بود، اما تفاوتی بسیار میان این دو اصلاح‌گر بود.

۲ عموم اندیشمندان چپ‌گرای جهان عرب بر آنند که مضمون ایدئولوژیک آموزه‌هایی را که در دوران نخستین اسلام سر بر آوردند و می‌توان نمونه‌هایی از آن را در جنبش‌هایی همچون قدریه، قرمطیان، خوارج، اشعری‌گری، اعتزال و چیزهایی از این دست دید، نمی‌توان بدون کاربردهای سیاسی این آموزه‌ها و عقبه‌های اجتماعی آن فهمید. جابری در کتاب عقل سیاسی عربی تصویری گویا از این ارتباط تنگاتنگ ارایه داده و صراحتا بر آن می‌رود که بدون شناخت این عقبه‌ها و آن امتدادات اجتماعی و سیاسی نمی‌توان ماهیت این جنبش‌ها و چرایی برآمدن آنها و نیز معنای آموزه‌های آنها را فهمید. واقعیت نیز آن است که اندیشمندان آن روزگار نماینده جنبش‌هایی اجتماعی بودند که کارکردشان ترجمه آمال آن جنبش‌ها به زبان اندیشه و دین بود. جنبش‌هایی مثل اعتزال، اشعری‌گری، قرمطی‌گری و فرقه‌های دینی برآمده در آن روزگار امتدادات فکری برآمده از فضای اجتماعی آن روزگار بودند که تفاوت خاستگاه‌های اجتماعی و منافع خاص هر کدام از لایه‌های اجتماعی را نشان می‌دادند. برای همین هم بود که این جنبش‌ها به مثابه جنبش‌هایی اصیل خود را پیش می‌نهادند که تا وقتی آن ساختار اجتماعی وجود داشت به کنش‌گری خود ادامه می‌دادند. این نکته درباره لوتر و جنبش اصلاحات در اروپا نیز صادق بود.

۳ وجه تفاوت اصیل میان لوتر و عبده نیز از همین نکته ناشی می‌شد. لوتر و رفرمیست‌های مسیحی اوایل سده شانزدهم نمایندگان فکری و امتدادات تئوریک جنبش‌هایی اجتماعی بودند که دارای منافع اجتماعی و سیاسی خاص خویش بودند و کسانی همچون لوتر ترجمان این منافع به زبان دینی بودند. لوتریسم، کالوینیسم و همه جنبش اصلاح دینی، زبان دینی و فرهنگی لایه‌های اجتماعی با امیال و سویه‌گیری‌های خاصی بودند و ساختاری عام اجتماعی، بروز آنها را ایجاب می‌کرد. این سنت اندیشه است که ساختاری باشد که اندیشمندان را ساخته و اندیشه‌هایشان را صیقل دهد. اما در مورد عبده چنین چیزی در کار نبود. هیچ جنبش اجتماعی کلان و هیچ لایه‌بندی ساختاری در کار نبود که محمد عبده را به این سمت و سو سوق دهد و بتوان وی را نماینده آن ساختار و برآمده از آن و نتیجه حتمی آن دانست. اصلا توده‌ای وجود نداشت که بتواند در برآمدن عبده اثری داشته باشد. توده مردمان عرب مدت‌ها بود که وجود نداشت. این تنها حال و روز عبده نبود، غالب اندیشمندان عرب چنین بودند. نه اندیشه‌های قاسم امین در باب زن را ضرورت و جنبشی زنانه آفریده بود و نه اندیشه کسان دیگر را. در واقع اگر بتوان اندیشه معتزلیان، اشعریان و... و اندیشه لوتریان را برآمده از نوعی عقلانیت معطوف به کنش و واقعیت نامید اندیشه محمد عبده و هم‌روزگاران وی برآمده از عقلانیتی معطوف به دیگری بود. حضور دیگری (غرب) را می‌توان در تمام اندیشه اینان دید؛ به عنوان محرک، به عنوان بنیاد اندیشه و به عنوان خصم. این عقلانیت معطوف به دیگری را می‌توان از نوشته‌های بزرگان اندیشه نیز به خوبی برداشت کرد. طنطاوی کتابی در باب خلاصه مشاهدات خویش از پاریس نگاشت. خیرالدین تونسی کتابی در توصیف ممالک اروپایی نگاشت. این همه دلالت بر سیطره عقل معطوف به دیگری دارد؛ عقلانیتی که نه ضرورت درونی سرزمین‌های مسلمان بلکه چیزی در بیرون از این سرزمین‌ها آن را به تحرک وا می‌داشت.

۴ کتاب شکیب ارسلان در باب عقب‌ماندگی عرب‌ها و پیشرفت دیگری که پیش از این به آن اشاره کرده بودیم، خلاصه دوران بود. بذر «دیگری» که شکیب ارسلان کاشته بود و البته خود او در کنار دیگر اندیشمندان، معطوف به آن می‌اندیشید، بعدها ثمر داد و سبب بروز عقلانیتی شد که فتحی مسکینی و رضوان السید آن را «عقلانیت هویت‌مدار» می‌نامند و به گفته رضوان السید آفت اندیشه ا